

"بلی این تلخی نتیجه آن شرینی میباشد."

قبل بر این، در قسمتی از بخش سوم این سلسله نوشتیم که روسیه با وجود خشم نظامیان خود قوت های خود را از پامیر بیرون کرد و از ادعای خود در باره پامیر تا زمان حل دائمی مسئله سرحد، که آنها باید مطابق میل و خواست انگلیس و روس صورت می گرفت، صرف نظر نمود...

در اینجا پیش از اینکه به موضوع تعیین سرحدات بین افغانستان و روس در سائر حصص به پردازیم، باید گفته شود که پامیر افغانی، زمانی که روس ها برای اولین بار از آن خارج شدند، بسیار بزرگتر از پامیر امروزی که جزء قلمرو افغانستان شناخته می شود، بود. پامیر موجود افغانستان بعداً بر اساس همان فیصله میان انگلیس و روسیه و قرارهای بعدی میان انگلیس و افغانستان تعیین گردید که شرح آن را مرحوم غبار اینطور بیان می کند: "بعدها بقیه خطوط سرحدی نیز معین گردید. افغانستان که هنوز پامیر یا بام دنیا را با علاقه های شغنان و روشن در ساحل راست آمو در دست داشت، در سال 1892 باز مورد هجوم قشون روس بقوماندانی ایوانوف در پامیر قرار گرفت و گزمه افغانی با قوای او متصادم گردید. زیرا دولت روس میخواست بیرق خود را در بام دنیا برافرازد و باز در 1895 قشون روس از راه غند و شاخدره به شغنان پیش آمده و در مواضع غند و خرگوشی و مرغابی و قلعه راش متمرکز شدند. عساکر افغانی از آنروی دریای آمو (پنج) برگشته و در قلعه شغنان فروکش کردند. اینست که جارج کرزن از هند از راه کنجاب به واخان بدخشان رفت و مطابق قرارداد و نقشه قدیم مشغول معاینه حدود شغنان و درواز و پامیر گردید. در لندن هم مذاکره با سفیر روس آغاز شد و امیر عبدالرحمن خان بدفاع از معدن لعل" غاران" برخاست. لارد کرزن بعد از معاینات حدود براه چترال به هند برگشت." (صفحه 679 افغانستان در مسیر...)

حداقل چهار نکته را، که مربوط به بحث ماست، باید خوانندگان عزیز این نوشته متوجه شده باشند؛ اول، آمدن کرزن انگلیسی برای ملاحظه اراضی طرف دعوا در حالیکه در افغانستان دولتی وجود دارد؛ دوم مذاکره لندن با سفیر روس - باز هم بدون حضور نماینده امیر؛ و باز هم انگلیس ها به جای دولت افغانستان و امیر با روس ها به مذاکره می پردازند؛ سوم، امیر ما به جای دفاع از تمام اراضی افغانستان که روس ها آن ها را مورد هجوم قرار داده اند یا در بحبوحه تعرض بدان ها قرار داشتند، تنها به دفاع از یک معدن برمیخیزد؛ و چهارم، برگشتن کرزن به هند بدون اینکه مشاهدات خود را به امیر افغانستان به عنوان مسئول درجه یک در چنین موارد گزارش بدهد!!

آره، نه تنها در ساحات و در اراضی و سرحدات، که در لندن نیز موضوع تقسیم و تعیین و نشانه گذاری سرحدات افغانستان با روس، بدون اعتنا به امیر، توسط و بنابر میل و خواست انگلیسی ها حل و فصل می گردید...!

مزید بر این آقای غبار در این ارتباط می گوید:

"بین روس و انگلیس در 1895 موافقت بعمل آمد که طبق آن دولت روس فقط مالک پامیر کلان گردید، پامیر خورد و واخان در دست افغانستان باقی ماند. این همان منطقه ایست که همسایه گی افغانستان را با کشور چین حفظ و قلمرو دو دولت استعماری انگلیس و روس زاری را از هم جدا می کند."

بند پیشین هم به وضوح تمام نشان می دهد که علاوه بر تعیین مرز بین افغانستان و روس در مناطق شمال شرقی کشور، مرز بین افغانستان و چین هم توسط انگلیس ها معین گردیده است؛ و امیر ما هیچ نقشی در پروسه تعیین مرز میان سه کشور نامبرده نداشته است.

قابل تعجب هم نیست که در چنین مواردی در عمل به امیر اهمیتی قایل نشوند؛ زیرا امیر در این زمان دست نشانده و جیره خور انگلیس بود و افغانستان کشوری بود که استقلال سیاسی نداشت و همه امور آن بر طبق مفاد تفاهم نامه که بین امیر و نمایندگان دولت هند برتانیوی به امضا رسیده بود، باید توسط انگلیسی ها نمایندگی و حل و فصل می شد. دلیل مراجعه مکرر روس ها برای حل منازعه خطوط مرزی به انگلیس هم تنها همین مسئله بود که عبدالرحمن خان، طبق تعهدی که به انگلیس سپرده بود، نزد جهانیان حیثیت زعیم یک کشور آزاد و مستقل را نداشت.

روس ها، همچنین انگلیسی ها، حق داشتند که چنین فکر و چنان عمل کنند. امیر خود با قبول یکی از پیشنهادات انگلیس این خفت را به خود و به ملت افغانستان روا داشته بود. به این بند که در صفحه 369 کتاب افغانستان در پنج قرن اخیر آمده است، توجه کنید:

'والاحضرت شما تقاضا نموده اید که نظر و اراده حکومت برتانیه در مورد مقام زمامداری کابل در مناسبات او با دولت های خارجی جهت اطلاع والاحضرت بقید تحریر آورده شود. وایسرا و حکمران کل باتفاق مجلس مشوره به من اختیار داده اند تا بشما ابلاغ کنم که چون حکومت برتانیه بدولت های خارجی حق مداخله در افغانستان را نمی دهد و چون هر دو دولت روسیه و ایران تعهد نموده اند تا از مداخله در امور افغانستان خودداری کنند، واضح است که والاحضرت شما نمیتوانید هیچ گونه روابط سیاسی با کدام دولت خارجی بجز حکومت برتانیه داشته باشید، هرگاه کدام خارجی بمداخله در امور افغانستان اقدام کند و مداخله مذکور به تعرض بدون تحریک بمتصرفات والاحضرت منجر شود، در این حال حکومت برتانیه آماده خواهد بود تا با شما به اندازه و بطوری کمک نماید که در نظر خود حکومت برتانیه برای دفع تعرض لازم باشد، این امر مشروط به آن است که والاحضرت شما در امور روابط خارجی تان بلاشرط مطابق نظریه حکومت برتانیه رفتار نمائید.'

امیر یعقوب خان را غالباً مرد جبون و ترسو و نوکر انگلیس و خاک فروش و... می خوانند، که هیچ شکی در آن وجود ندارد، اما، اگر منصفانه دیده شود، امیرعبدالرحمن خان از این لحاظ هیچ فرقی با یعقوب خان نداشت؟ برکنار از قرارداد شرم آور دیورند، به این ماده، ماده سوم معاهده گندمک، توجه نموده آن را با آنچه نماینده انگلیس به اطلاع امیرعبدالرحمن خان رسانده مقایسه کنید:

"امیر افغانستان و ملحقات آن متعهد است که در روابط حکومت های خارجی پایبند مشوره با حکومت برتانیه بوده و با این حکومتات عهد نبندد و سلاح بر ضدشان برندارد، و در صورت حمله ی خارجی، امداد نظامی و اسلحه و پول انگلیسی به غرض دفاع طوری که انگلیس مناسب داند، استعمال خواهد کرد.

..."

یکی از ابهامات یا معماها در تاریخ ما همین نکته است که چطور انگلیسی که در جنگ شکست کرده، چطور سردار و بعداً امیری که با صد هزار عسکر برای گرفتن تخت و تاج و مصاف با انگلیس می آید و انگلیس شکست خورده را باز شکست می دهد، و چطور انگلیسی که راه گریز خویش را از تهلکه ای که افغانان برای آن ها بوجود آورده اند نمی یابد، بر امیری پیروزمند چنین شرایطی ذلتباری را تحمیل می کند و امیر هم آن را می پذیرد؟!

زمانی امیر بر شیرعلی خان بخاطر گرفتن امداد پولی از انگلیس سخت انتقاد می کرد، ولی وقتی که خود پادشاه شد انتقادات خودش را فراموش نموده و خود، نه این که به گرفتن پول از انگلیس تن می دهد، که ننگین ترین معاهده را نیز با انگلیس امضا می کند!! در بخش سوم به این نکته اشاره کردم که چگونه و در کجا امیر از انگلیس ها خواهش نموده بود تا در موضوع تعیین مرز افغانستان با روس ها اقدام کنند؛ ارچند انگلیس ها محتاج خواهش، تقاضا، توصیه یا هدایت امیر نبودند. زیرا وضعیت در آن زمان طوری بود که انگلیس ها در هر حالت باید جلو پیشروی روس ها به سوی هند را می گرفتند! کلام امیر هم برای شان چندان معتبر نبود! گذشته از این امیر نه در میدان سیاست و نه در قلمروی ارتش و اقتصاد توانانی روبرو شدن با روس را نداشت!

به هر حال مشکل افغانستان در این محل با تعیین و تحدید سرحد بین این دو کشور به پایان رسید، ولی مشکل در کل هنوز باقی بود، زیرا سرحد افغانستان با روس تنها در همین منطقه ختم نمی شد. مناطق دیگری هم بودند که یکی بعد دیگری با دید و بازدید های نمایندگان انگلیس و روس تقسیم و تحدید گردیدند.

ناگفته نماند که در یکی دو مورد هیئت افغانی - غلام محی الدین خان حاکم کشم و مفتی عاشورمحمدخان -، در وقت تعیین حدود شمال شرق افغانستان و شمال کول به اصطلاح "ویکنوریا" حضور داشتند، ولی همانطور که قبلاً نیز ذکر شد نقش تعیین کننده در امر تعیین سرحدات افغانستان با روس را انگلیس بازی می نمود.

دست انگلیس ها در قضایای تعیین سرحدات و بده بستان های اراضی - که بستان ها به تناسب دادن ها به روس خیلی ها کمتر بود - کاملاً باز بود. انگلیس ها اصلاً نیازی به مشوره با امیر در این خصوص و در بعضی موارد دیگر نمی دیدند.

فرستادن "رجوی" به پتروگراد برای مشوره با روس ها از جانب دولت انگلیس، و مذاکره پیرامون کوشان و کشک و مرغاب با آن ها و بالاخره بخشیدن چهل دختران در شصت - هفتاد کیلو متری افغانستان - به روس یکی از کار های دیگری انگلیس ها بود - بدون مشوره با امیر! بسیاری قضایا بعد از فیصله و امضای تفاهمنامه با روس به امیر اطلاع داده می شد!!

باقی سرحد شمالی کشور، خلاف نظر امیر پرستان قوم مدار یا قلم بدستان شان، برای اولین بار در دوره امیرشیرعلیخان بین انگلیس و روس مطرح گردید. انگلیس ها و روس

ها، قراری که مرحوم فرهنگ مینویسد، بعد از یک سلسله اختلافات بالاخره به این سرحد به یک موافقه عمومی رسیدند که به موجب آن رود خانه پنج و آمو از واخان تا خمیاب به عنوان سرحد افغانستان و بخارا قبول شد و طرفین مکلف شدند تا قوای شان را از ماورای آن خارج کنند.

اما قسمت دیگر سرحد از خمیاب تا تجن یا هریرود که حد فاصلی چون رود آمو نداشت بدقت تعیین نشده مایه نزع ماند. در این وقت روس ها هنوز به حدود افغانستان نرسیده بودند، اما بعد ها که در نزدیکی، و در حدود افغانستان رسیدند، آنها بر اساس تهدید روس ها که تا هندوکش پیش خواهند رفت، اگر انگلیس ها از قندهار بیرون نشوند، و بعد از آنکه انگلیس ها قندهار را ترک کردند، از پیشروی، ظاهراً و برای خواباندن موقت غائله با انگلیس، دست کشیدند.

کار دیگری که روس ها در این وقت نمودند این بود که ایرانی ها را تهدید کردند که به هرات حمله کنند! آقای فرهنگ به این ارتباط نوشته می کند که انگلیس ها قندهار را هم به امیر عبدالرحمن خان سپردند، و در مقابل روسها موقتاً پیشرفت شان را به سوی افغانستان کند و بطی ساختند.

معمای بیرون شدند انگلیس ها از قندهار، درست یکی دو ماه قبل از پایان حقیقی دومین جنگ افغان و انگلیس و نشستن امیر به کرسی امارت "انگلیس داد" (در برابر دولت خداداد)، بعد از آنکه در دومین جنگ میوند در اواسط سال 1880 با ایوب خان به پیروزی هم رسیده بودند، همین تهدید روس ها بود؛ در غیر آن چگونه قوائیکه هم در میوند و هم در کابل، بر حسب یک تحلیل همه جانبه و محققانه و عاری از تعصب های شؤونیستی، پیروز شده بودند، میدان را ترک می کند؟!

تاریخ تقریباً دوصد و هفتاد ساله ما پر از معما هاست که مؤرخین ما نتوانسته یا نخواسته اند به حل آن ها بپردازند. البته نگارنده در نظر دارد به تبیین آن ها بپردازد؛ کی؟ نمی دانم، اما وعده می کنم که چنین امری مهمی را انجام بدهم؛ با توضیح این علت که چرا برخی از انسان ها شکست های خود را پنهان می کنند؛ یا به بزرگنمایی ها می پردازند؛ مثل همسایگان غربی ما.

کمی حاشیه رفتم، اگرچه بجا بود...!

اما، باوجود تفاهماتی که بین انگلیس و روس بوجود آمده بود، روس ها به پیشروی خود ادامه داده بالاخره به مرو رسیدند و آن را اشغال کردند.

این عمل روس ها انگلیسی ها را بیشتر از پیش به فکر اتخاذ تصامیم جدی تر در رابطه با تعیین سرحدات میان افغانستان و روس و قطع پیشروی متداوم آن ها انداخت. طوری که در همین سال - 1884 سال اشغال مرو - سرحد میان افغانستان و روس را از آمو دریا تا دریای تجن یا هریرود توسط هیئت مختلط هر دو کشور - انگلیس و روس - تعیین نموده نشانه گذاری کردند.

با همه تلاش های انگلیسی ها، روس ها آخرین ضربت و آخرین پیشروی خود را به طرف افغانستان با حمله و اشغال ساحه وسیع و حاصل خیز پنجاهه که شامل چندین ده و باغات و کوه و تپه و چراگاه های سر سبز می شد، در سال 1885، بعد از یک التیماتوم بیست و چهار ساعته به جنرال افغانی، وارد و انجام دادند. پنجاهه جزء خاک افغانستان بود، ولی بنا بر گفته رام راهول در کتاب یاد شده در بخش های پیشین، امیر تا کمی پیش از

حمله روس ها به این منطقه نمی دانست که پنجاه جزء خاک افغانستان است! کتاب پیشروی به سوی آسیای میانه، صفحات 155 تا 170، متأسفانه صفحه دقیق آن به یادم نیست!

حکایت اشغال پنجاه و انعکاسات آن در میان افغانان، حکومت هند برتانوی و دولت انگلستان بسیار دراز و وسیع است. اما چون بحث بر سر نقش امیر در تعیین و تحدید مرز های افغانستان در دوران حکومتش است، نمی خواهم آن را به تفصیل دنبال کنم - تنها به آنچه انگلیس در این زمینه کرد اکتفا می شود:

عکس العمل انگلیس ها در میدان سیاست تا جایی بود که صدراعظم انگلستان روس ها را به جنگ تهدید نمود، اما در عمل انگلیس ها برای استرداد پنجاه هیچ کاری در برابر روس ها انجام ندادند که هیچ، بلکه بدون این که به امیر و به افغانستان اعتنائی بکنند، قضیه پنجاه را با مقامات سیاسی روس طوری فیصله کردند که منطقه مذکور جزء خاک روسیه پنداشته شده و در عوض بخشی کوچکی در دهنه ذوالفقار را به افغانستان واگذار شدند. در اینجا نیز، همانطور که بارها یاد شد، این انگلیس ها بودند که برای ما تعیین حد و بخش و تحدید مرز و سرحد می کردند، نه امیر!!

عمل سهل گیرانه انگلیس در قبال موضوع پنجاه چنان سبب سرافکندگی هیئت انگلیس شده بود که آقای لمسدن، رئیس هیئت انگلیسی، مجبور به استعفا از مقامش شد و حکومت انگلیس ناگزیر آقای رجوی را بجایش انتخاب کرد.

علت عقب نشینی انگلیسی ها در برابر روس ها را باید در شرایط بوجود آمده در اروپا سراغ گرفت. تغییر اوضاع سیاسی در اروپا به نوبه خود تأثیراتی را در جبهات جنگ و بده بستان ها در سائر نقاط بوجود می آورد. مصر در این وقت یکی از عواملی بود که میان انگلیس و فرانسه رنجشی را بوجود آورده بود و انگلیس ها را بدان واداشته بود تا در برابر روس ها رویه نرم تری را اتخاذ کنند!

عکس العمل امیر در قبال از دست رفتن پنجاه را بهتر است از زبان فرهنگ، صفحه 400، افغانستان در پنج قرن اخیر، بشنویم:

"اما امیر خبر حمله روس و از بین رفتن ساخلوی افغانی را در هنگام مسافرتش به راولپندی برای مذاکره با وایسرا از زبان دیورند سکرتر امور خارجی هند شنید و بر خلاف توقع میزبان انگلیسی اش بدون آنکه او هم خم به ابرو بیاورد در جواب گفت که

تلفات جانی اهمیت ندارد زیرا در افغانستان افسر و افراد بقدر کافی داریم.

کلمات "اوهم" که در بند بالا آمده و نگارنده زیر آن را خط گرفته است، نمایانگر آنست که ضایعه پنجاه و کشته شدن ده ها افغان در جنگ بر سر آن برای انگلیس ها چندان ناآرام کننده نبوده است. این مسئله، از آنجائیکه انگلیس ها مالک افغانستان و افغان نبودند، تعجبی ندارد. هدف انگلیس ها تنها توقف دادن پیشروی های روس به سوی هند بود که با آخرین مذاکرات خویش حداقل در آن زمان بدان دست یافته بودند، اما شنیدن این خبر برای امیر که پادشاه افغانستان و خود یک افغان بود، چرا با چنان یک بی تفاوتی روبرو شده است؟ جای تعجب نیست؟ قابل باور نیست!! آیا یک انسان، آنهم یک انسان مسئول، پادشاه یک کشور، می تواند به این اندازه نسبت به کشته شدن انسان ها، بویژه کشته شدن ده ها عسکر و افسر کشور که برای حفظ خاک و ناموس و حیثیت و آبروی مردم خود می جنگند و

قربانی میدهند بی تفاوت باشد؟! خوب! امیر ما خوبی های استثنائی خود را هم داشته است؛ که ذکر آن را امیر پرستان شاید فراموش کرده باشند!
در تعیین سرحدات غربی کشور، به خصوص تثبیت هرات هم انگلیس ها نقش عمده و اولی را بازی کرده اند.

ایرانیان به این باور کاذب هستند که افغانستان، بویژه هرات، از دوره های بسیار دور جزء خاک ایران بوده است؛ و به همین دلیل در گذشته بار ها به هرات حمله نموده یا در تلاش دستیابی بر آن برآمده اند. از یک ها هم چنین ادعائی داشته اند، ولی سخن آن ها چندان مهم نبوده است که بر آن تأمل شود.

هرات پیش از نادر افشار در دست ابدالی ها بود. نادر افشار، بعد از آنکه به قدرت رسید آن را اشغال کرد، ولی پس از مرگ او و پس از به قدرت رسیدن احمدشاه بابا هرات دو باره بدست افغانان افتید.

از آن زمان تا دهه پنجاه قرن نوزده حکومت های ایرانیان بارها کوشیدند که بر هرات دست پیدا کنند تا این که در سال 1857 در زمان ناصر الدین شاه قاجار شهر هرات از طرف نیرو های آن کشور اشغال شد.

اما چون هرات، همانطور که بارها گفته شد، از سوی انگلیس ها به عنوان نزدیک ترین دروازه هند شناخته می شد و انگلیس ها در حفظ آن همواره و به هر قیمت کوشا بودند، به تعقیب حمله ایرانیان به هرات و اشغال آن، برای وارد کردن فشار بر این کشور، به جنوب ایران حمله کرده جزائر و بنادری را اشغال نمودند؛ و با این عمل ایران را مجبور به عقب نشینی از هرات و قسمت هائی از نواحی اطراف آن کردند.

خروج نیرو های ایرانی در اثر؛ اول مقاومت مردم و دوم، موافقتنامه سال 1857 که بین نمایندگان ایران و انگلیس در پاریس امضا شد، صورت پذیرفت. بر اساس این معاهده انگلیس باید نیروهای خود را از جنوب ایران خارج می کرد و ایران، در مقابل این عمل انگلیس، سپاهیان خود را از هرات فرامیخواند و استقلال افغانستان را به رسمیت می شناخت.

این واقعه در زمان امیردوست محمد خان رخ داده بود. اما بحث، چون بعضی ها در مهم جلوه دادن نقش امیر عبدالرحمن خان در خصوص تعیین مرزهای موجود افغانستان تلاش بالاتر از واقعیت و اغراق می کنند، باید پیرامون این واقعه به تفصیل صحبت صورت بگیرد تا فهمیده شود که برجستگی نقش انگلیس در تعیین و تحدید مرزهای افغانستان با همسایگانش در دوره های مختلف، مانند زمان امیر عبدالرحمن خان، تا کجا بوده است!
مرحوم غبار در خصوص حمله ایران به هرات و تسخیر این شهر در صفحه 585 کتاب معتبر خویش، افغانستان در مسیر تاریخ، میگوید:

"در همین سال بود که در ولایت هرات وقایع تازه ئی رخ داد. بعد از مرگ وزیر یار محمد خان والی هرات (در 1951) ولایت هرات مغشوش گردیده و سعیدمحمدخان پسر و جانشین وزیر که مرد مدهوشی بود از اداره ولایت عاجز آمد و مردم بشوریدند. مردم چون از امیردوست محمد خان مایوس بودند، سردار کهندل خان را از قندهار برای اشغال حکومت هرات دعوت کردند. اما دولت قاجاری ایران بنام حمایت از سعیدمحمدخان عسکر سوق و در امور هرات مداخله کرد. لهذا کهندل خان به قندهار و قشون دولت ایران به مشهد باز گشتند. مگر مردم هرات باز به رهبری نایب عیسی قیام کرده سعیدمحمدخان را در 1855

اعدام نموده و حکومت را به شهزاده یوسف ابدالی دادند. دولت قاجار به خون خواهی سعیدمحمدخان در اکتوبر 1856 مجدداً سپاهی به هرات فرستاده و شهر هرات را در محاصره کشید. شهزاده یوسف و نایب عیسی که استمداد از کابل کرده و جواب رد از امیردوست محمدخان گرفته بودند، بغرض مذاکره با مراد مرزا قوماندان دشمن یکی پی دیگری در سپاه ایران رفتند، ولی هر دو از طرف قوای ایران کشته شدند. قشون دشمن هم بر شهر بی دفاع هرات مسلط گردید... در این وقت انگلیس با دولت قاجاری در حالت جنگ قرار داشت (جنگ بر سر جزایر و بنادر در جنوب ایران که در بالا بدان اشاره شد و انگلیس از آن با عنوان اهرم فشار بر ایران برای خروج از هرات استفاده کرد - نگارنده) و هرات هنوز در دست قشون قاجار بود..."

و در همان صفحه اضافه میکند:

"معاهده ذیل بین افغان و انگلیس از طرف سردار محمداعظم خان پسر امیر و جان لارنس امضا شد (6 جنوری 1957):

1- چون حکومت ایران خلاف تعهدات خود هرات را اشغال و در امور داخلی افغانستان دست درازی کرده است، جنگ بین ایران و انگلستان دوام خواهد داشت، و برای آنکه امیردوست محمدخان بتواند از ولایات کشور دفاع نماید، کمپنی هند شرقی حاضر است تا اختتام جنگ ماهانه صد هزار روپیه (ده هزار پوند) با رعایت مواد آتی به امیر دوست محمدخان بپردازد..."

در ماده ششم توافقنامه یاد شده است که بعد از اختتام جنگ با ایران، پول مندرج ماده اول قطع خواهد شد.

همچنان در جای دیگر کتاب مذکور در باب جنگ امیر دوست محمد خان و سردارسلطان احمد خان و معاهده امضا شده در پاریس میان انگلیس و ایران مینویسد:

"در طی همین مدت بود که استوبک نماینده انگلیسی از ایران به امیر دوست محمدخان رسماً اطلاع داد که در جنگ هرات (جنگ سردارسلطان احمدخان و امیردوست محمدخان - نگارنده)، که یک قضیه داخلی افغانستان است، حکومت ایران به حکم معاهده پاریس (1857) مداخله نمی کند|

نمی دانم چرا مورخین، محققین و خبرگان ما این همه تشبیهات انگلیس را در قضایای ارضی و مرزی شمال شرق، شمال و غرب افغانستان از نظر دور می دارند. این همه واقعیت ها را در تاریخ کشور، هر چند تلخ باشند، باید گفت. چرا؟ چون جزء از تاریخ ماست؛ خوب یا بد، از آن ماست. مؤرخ بیطرف تنها حق بیان را دارد. قضاوت و توصیف را، در صورتی که واقعاً توصیفی وجود داشته باشد، بگذارند برای خوانندگان خویش!

محققین و پژوهشگران ما حق ندارند حقایق را ناگفته بگذارند؛ یا پنهان کنند! بسیاری از مردم عادت دارند فقط تکه هائی خوش آیند تاریخ خود را به کرات و با "آب و تاب" تکرار کنند و بدان ها ببالند. این رویه کار محقق و مؤرخ درستکار نیست، بویژه زمانی که محقق و مؤرخ ما درست همین طرز کار و شیوه فکر دیگران را نقد می کنند!

ادامه دارد...

